

ترانی یا اہی خاضعاً خاشعاً متصدّعاً بما امرت من عندک...

حضرت عبدالہیاء

Original English



۱۹۰

ترانی یا اہی خاضعاً خاشعاً متصدّعاً بما امرت من عندک متذللّاً الی ملکوتک مضطرباً من سطوۃ جبروتک
وجلّاً من قہرک راجیاً فضلک مطمئنّاً بعفوک مرتعداً من سخطک اناجیک بقلب خافق و دمع دافق و قلب
شائق و تبتّل صادق ان تجعل احبتک انواراً فی مملکتک و تؤیّد صفوتک علی اعلاء کلمتک حتی تصبح الوجوه
انواراً و تملأ القلوب اسراراً و تضع النفوس عنہا اوزاراً و تحمّیہم عن کلّ ذی عتوّ امسی فاجراً کفّاراً.

ربّ انہم ظمّاء اوردہم علی مناہل الفضل و الأحسان و انہم جیاع انزل علیہم مائدۃ من السماء و انہم عرّاء
البسہم حلل العلم و العرفان.

و کما اخرجہم الی المیدان و ہدایۃ فانطقہم بالحجج و البرہان و سقّاء فادر بہم الکأوس الطّاحۃ بصہباء الأیقان
اللہم اجعلہم طیوراً صادحۃ فی الریاض و أسوداً زائرۃ فی الغیاض و حیثاناً سابحۃ فی الحیاض.

انک انت الفیاض لا الہ الا انت القویّ العزیز المنان .

ای یاران ربّانی من چندی بود کہ تضییق شدید و قید و بند سلاسل حدید و این مظلوم و حید و فرید زیرا سبیل
مقطوع رفیق ممنوع صدیق محروم و عوانان محیط مراقبان ذوبأس شدید ہر دمی بلائی و در ہر نفسی آلامی
خوش و بیگانہ ہر دو مہاجم بلکہ یاران بیوفا بیش از اعدا بر اذیت و جفا قائم عبدالہیاء را نہ مجیری نہ نصیری
و نہ معینی و نہ ظہیری دائماً غریق دریای بی پایان و مبتلای نعیق بیوفایان.



ORIGINAL



AUDIO

هر صبحی ظلام دیجوری و هر شامی ظلم موفوری دقیقه ئی آرامی نه و زخم سنانرا التیامی نه هر دم خبر نفی
فیزان بود و هر ساعت حوادث غرق در بحر بی پایان گهی گفتند آوارگانرا بنیان بر افتاد و دمی برزبان راندند
که عنقریب صلیب نتیجه خواهد داد جسم ضعیف هدف تیر شدید شود و هیکل نحیف طعمه سیف حدید
گردد.

آشنایان بیگانه در نهایت فرح و سرور بودند و یاران بی وفا در غایت شعف و حبور یکی میگفت الحمد لله آرزو
بمحصول رسید و دیگری الشکر لله که سهم و سنان بمرکز صدور پیوست.

باری شدائد و بلا مانند باران بهار بر اسیر زندان بارید و تسلط اهل بغضا مانند سیل جفا میرسید و لکن عبدالهآء
در نهایت سرور و حبور بود و مطمئن بالطف ربّ غفور عذاب الیم جنتّ نعیم بود و اغلال و زنجیر طوق
سلطنت بر سریر اثر در نهایت تسلیم و رضا دل بقضا داده در وجد و سرور بودیم و همدم شادمانی موفور.

تا آنکه یاران نومید شدند و یأس شدید حاصل گشت بختّه صبح نورانی طلوع نمود و انوار نامتناهی احاطه کرد
سحاب مرکوم متلاشی شد و ظلام دیجور متواری گشت فوراً قید و بند بر افتاد و سلسله از گردن آوارگان
برقاب عوانان انتقال یافت تضییق بتوسیع مبدل شد و از افق الطاف ربّ مجید آفتاب امید دمید این از فضل
حضرت یزدان بود و موهبت ربّ رحمان.

ولی از جهتی این آواره محزون و مأیوس گردید که من بعد بچه تسلی خاطر یابد و بچه امید خود را نوید دهد نه
بلائی نه جفائی و نه مصیبت و نه ابتلائی در اینجهان فانی مدار شادمانی بلائی سبیل ربّانی و محن و آلام جسمانی
بود و الا حیات بی نتیجه ماند و ممت مرجح گردد شجر وجود بی ثمر شود و کشت زندگانی بیخوشه و خرمن گردد
لذا امیدوارم که دوباره اسبابی فراهم آید که جام بلا سرشار گردد و دلبر خونریز عشق در نهایت جمال شاهد
انجمن شود تا این قلب فرحی یابد و این روح فتوحی جوید.

ای پروردگار عاشقانرا از بلا ساغری لبریز در کام ریز و مشتاقان را در راه محبتت زهر شهد کن و نوش نیش
نما سرها را زینت سنان کن و دلها را هدف سهم بی امان فرما این جان پزمرده را در سبیل فدا زنده فرما و این
قلب افسرده را بکأس جفا طراوت و لطافت بخش مدهوش جام الست کن و سر مست پیمانه بدست فرما
بجانفشانی مؤید فرما و بقربانی موفق کن.

توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و بینا و شنوا *